

شعر و اثر آن

در اجتماع

و

نظر اسلام در باره آن

دکتر سیدجعفر شهیدی

در باره شعر و اهمیت آن و نیز شعر از نظر اسلام، دهها مقاله به زبان فارسی و عربی نوشته شده است. و با آنکه نویسندگان این مقاله‌ها هر یک از دیدگاههای خاص بدان نگریده‌اند، باز هم جای آن هست، که بگونه‌ای خاص در باره آن به بحث پردازیم. از آنروز که انسان از بیان نیازمندیهای مادی فراتر رفته و با مفهومیهای عالی روحی آشنا گردیده و خواسته است دریافت خود را از آن مفهومیها در قالب لفظ بریزد، شعر را به خدمت خود درآورده است، و انسان در طول تاریخ زندگانی خود کوشیده است شعر را به کمال بیشتر برساند شعر هنری است ظریف، که پدیدآورنده آن خداوندان روح‌های لطیف و دارندگان عاطفه‌های رقیق‌اند، و هیچیک از قیاس‌ها چون شعر در ذهن شونده اثر نمی‌کند و هیچ عاملی چون شعر، اجتماعی را تکان نمی‌دهد گمان دارم با گذشت زمانی دراز، و با گونه‌گون تعریف‌ها که از شعر کرده‌اند، هنوز سخن

نظامی عروضی از اهمیت خاص خود برخوردار باشد که «شعر ترتیبی است از مقدمات موهمه و پیوندی است از قیاسات نتیجه که شاعر با چنان مقدمات می‌کوشد تا معانی خرد را بزرگ و معانی بزرگ را خرد گرداند تا بدین وسیله در طبیعت مردمان انقباض و انبساطی پدید آید، و کارهای بزرگ را در نظام عالم سبب شود» چنانکه در این تعریف می‌بینیم، شعر سخنی است آمیخته به عنصر وهم و خیال که اثرش تحریک‌شونده است، و اگر بار خیال و عاطفه را از دوش شعر بردارند سخنی خواهد بود موزون که هیچگونه انفعالی در شونده پدید نخواهد آورد. چون شعر به چنانکه گفتیم به وسیله‌ای برای تحریک و تهییج است بلکه هیچ گفتاری چون شعر چنین اثر را ندارد، انسان از دیرزمان رو به شعر آورده و از این هنر برای بازگفتن احساس خویش سود جسته است، به طوری که با قطع و اطمینان نمی‌توان گفت از دو فن نظم و

نثر کدامیک پیش از دیگری پدید آمده است. به خاطر همین اهمیت است که در حوزه‌های اسلامی خواه اجتماع عربی و خواه ایرانی و خواه ملت‌های دیگر بیش از هزار سال است شعر مقام والای خود را همچنان حفظ کرده و باز به خاطر همین اهمیت است که سود و زیان و ستایش و نکوهش آن مورد بحث قرار گرفته است. گروهی در ستودن آن تا سرحد مبالغه پیش رفته‌اند و گروهی آنرا بسدعت شمرده و به نکوهش آن برخاسته‌اند، تا آنجا که پا را از حد بحث علمی و حکم منطقی در باره شعر فراتر گذاشته، و هر دو دسته برای به کرسی نشاندن سخن خود از شرع بهره جسته‌اند.

اگر بخواهیم سخن هر دو دسته را بیاوریم، و دلیلهایی را که برابر یکدیگر اقامه کرده‌اند بررسی کنیم، کتابی پر حجت خواهد شد. برای نمونه تنها یک دو گفته بزرگان را در این مقاله خواهم آورد.

ابن قتیبه ادیب معروف (۲۱۳-۲۷۶) گوید: «شعر معدن علم و کتاب حکمت و دیوان شعر عرب است» سخن عالم جلیل اسامی محقق حلّی رضوان الله علیه را که مرحوم نوری در خاتمه مستدرک آورده و محدث قمی آنرا در سفینه نقل کرده است از نظر گذرانده‌اید. در اینجا تنها جمله‌هایی از نوشته آن بزرگوار را می‌آورم:

«شعر از فاضلترین مشاعر آداب و نیکوترین مفاخر عرب است که طبیعت‌های ستمگر را بر سر رحم می‌آورد و زهن را تیز و روشن می‌گرداند»

و در مقابل این ستایشها که در متن‌های عربی و فارسی اندک نیست، گروهی به نکوهش شعر پرداخته‌اند و از جمله والد ماجد این بزرگوار است که محقق گوید من در آغاز جوانی شعری چند به پدرم نوشتم و او در پاسخ من نوشت: هر چند شعری نیکو گفتمی اما در حق خود بد کردی مگر نمی‌دانی شعر هنر کسی

است که عفت را واگذارد، و شاعر ملعون است هر چند سخن راست گفته باشد. چنان می بینم که شیطان به خاطر تو انداخته که در فضیلت شعر سخن بگویی...»

چنانکه گفتیم گذشته از توسل به دلیلهای عقلی و تاریخی در ستایش و یا نکوهش شعر، هر دو گروه از دیدگاه شرع نیز، برابر هم صف آرایی کرده اند و هر یک برای به کرسی نشاندن گفته خود، به ظاهر بعضی آیات با مضمون برخی روایات توسل جستند. گروه مخالف شعر می گوید در قرآن کریم است که:

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ جَوْفٍ أَحَدِكُمْ فَتَبَعَاْ خَيْرُةً مِنْ أَنْ يَمْتَلِيْ شِعْرًا»

و در حدیث نبوی آمده است که: «لَنْ يَمْتَلِيْ جَوْفٌ أَحَدِكُمْ فَتَبَعَاْ خَيْرُةً مِنْ أَنْ يَمْتَلِيْ شِعْرًا» و این دلیل است که اسلام به شعر نظر خوشی ندارد و آنرا مذموم می شمارد.

و در مقابل آنان گروه موافق، حدیث «إِنَّ مِنَ الشُّعْرَاءِ حِكْمَةً» و حدیث هایی مانند آن را سند مدعای خود قرار می دهند. آنچنانکه از دیدگاه اخلاقی نیز این بحث به میان آمده است که آیا شعر سبب پدید آمدن فساد در اجتماع و عامل انحطاط اخلاقی عمومی است و یا عاملی مؤثر در تقویت روحیه فرد و اجتماع است، و چنانکه گفته اند تحریک کننده آنان به کارهای نیک خواهد بود.

مسلم است که ما نمی توانیم شعر را به طور مطلق و تنها بدان جهت که کلامی است موزون خواه وزن آن عروضی باشد و خواه هجائی - و مضمون آن آمیخته به تخیل و عاطفه، بستائیم یا آنرا نکوهش کنیم، چرا؟ چون چنانکه گفته شد شعر وسیله ای برای تعبیر از احساس درونی، و لفظ هائی است به هم پیوسته با وزن و آهنگ مخصوص خود که شاعر آنچه را که دیده و یا دریافته در قالب آن لفظها بسپارد.

اما شاعر خود انسانی است که در اجتماع

به سر می برد، و آنچه او را الهام می دهد واقعیهایی است که در اجتماع او می گذرد بدین ترتیب شعر هر شاعر انعکاسی از اجتماعی است که او را پرورده و بدو مجال بیان احساس خود را داده، اجتماعی محدود یا گسترده، پس برآستی شعر اگر عاملی است خراب کننده اخلاق، این ویران گری از شعر نیست از آن شاعر است و از آن اجتماع که چنین شاعر را روی کسار آورده است، و بدورخصت می دهد، دریافتهای درون بیمار خود را در قالب لفظ بریزد و به گوش مردم برساند. پس آنچه باید محاکمه شود شعر نیست و حتی شاعر هم نیست، بلکه اجتماع شاعر است. اگر اجتماعی از سلامت اخلاقی برخوردار بود و به ویژگی های خاص انسانی ارزش نهاد، خواهان گسترش آن در همه طبقات خود گردید، شاعری که در آن پرورش می یابد، به مزیت های اخلاقی آراسته است، و اگر شاعری از چنین مزیت برخوردار بود شعر او بهترین و مؤثرترین عامل برای بیداری اجتماع و تحریک آنان به کار نیک خواهد بود. کدام تعبیر ناپایداری دنیا و نپایدن نعمت آنرا بدین خوبی تواند بازگفت و تأثیر کدام لفظ در روح انسان بیش از این سخن خواهد بود:

به سرای سپنج مهمان را
دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرنت باید خفت
گرچه اکنونت خواب بر دیباست
با کسان بودنت چه سود کند
که به گور اندرون شدن تنهاست؟
بار تو زیر خاک مور و مگس
بدل آنکه گیسوت پیراست
آنکه زلفین و گیسوت پیراست
گر چه دینار یا درمش بهاست
چون ترا دید زردگونه شده
سرد گردد دلش نه نایبناست

و یا ستم ستمکاران و دستبرد ایشان را به مال مردمان چه گفتاری مؤثرتر از این چند بیت بیان تواند کرد که:

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی
گفت کاین والی شهر ما گدائی بسی حیاست
گفت چون باشد گدا آن کز کلاهش تکه ای
صد چو ما را روزها بل سالها برگ و نواست
گفتش ای مسکین غلط اینک از این جا کرده ای
آن همه برگ و نوادانی که آنجا از کجاست
در و مروارید طوقش اشک اطفال من است
لعل و یاقوت ستامش خون ایتم شماست
او که تا آب سیو پیوسته از ما خواسته است
گر بجوئی تا به مغز استخوانش زان ماست^۲
بدین ترتیب شعر تنها وسیله ای برای تعبیر از احساس درونی است و چون به خاطر چاشنیی که از عاطفه و خیال گرفته بیش از هر گفته ای در طبیعتها مؤثرتر خواهد بود، بهتر از قیاس های دیگر نیز می تواند آن ارزش ها را در دیده بسیار، و مردم را به سوی آن بخواند در اجتماع سالم اگر طبیی بیمار در صدد برآمد که هنر خود را عامل سرایت بیماری خویش به دیگران سازد، اجتماع او را به کنار خواهد زد و از آن کار زشت باز خواهد داشت.

و اگر اجتماعی دچار فساد گردید مضمون هایی که در قالب شعر ریخته خواهد شد عموماً و یا غالباً بازگوینده همان فسادهاست. برای آنکه این مطالب روشن تر گردد بهتر است نمونه های شعر دوره های مختلف اسلام و پیش از اسلام را در شعر عربی و نیز نمونه های کلی از شعر فارسی در کشور خودمان را بررسی کنیم. نخست نظری به شعر عربی بیفکنیم:

همه می دانید، شعرهائی سروده به زبان



● آنجا که شعر فارسی از محیطی بساک و دور از آلودگی به فساد برمی خیزد سراسر رنگ انسانیت دارد، انسانیتی در مرحله عالی از کمال مفهوم‌هایی برخوردار است از عمق اعتقاد، آراسته به صفا و پاکیزگی و تحریک کننده شنونده بسر مردمی

عربی در دست است که به نام شعرهای جاهلی معروف گردیده، این شعرها بیشتر از نوع نازیدن به تیره و تبار، عصبیت در باره مردم خود، تحقیر و سرزنش رقیبان و دشمنان، پرداختن به ستایش این و آن است. و در عین حال تعبیر از بعضی مفاهیم زشت است که مصداق آن در چنان اجتماع رائج بوده است. همینکه طلیعه اعتقادات اسلامی از فجر نبوت آشکار می‌گردد و باران پیغمبر به خدا و روز رستاخیز ایمان می‌آورند، عثمان بن مظعون را می‌بینیم که در جمع قریش سخن لببدر در دهان او می‌شکند که نیمی از گفته تو راست است «الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَّا اللَّهُ بِأَطْلٍ» اما نیم دیگر از سخت دروغ است که «وَكُلُّ نَعِيمٍ لِمَا خَالَ زَائِلٌ» چون نعمت‌های بهشتی زائل

شدنی نیست^۱ و عمر، حطیه شاعر را به زندان می‌افکند که چرا در شعر خود زبیرقان را بزشتی یاد کرده و می‌گوید من رخصت نمی‌دهم کسی به خاطر به دست آوردن نان عرض دیگران را دستخوش بدنامی سازد^۲

در شعرهای عصر نبوت و تا چند سال پس از آنکه پیغمبر (ص) به جوار رحمت الهی رفت، شعر عربی نزهتی را که از سرکت تعلیمات رسول اکرم (ص) بسافته بود، همچنان نگاه داشت و اگر شاعری بیمار چون حطیه یافت می‌شد که به حرمت مسلمانان تجاوز می‌کرد، از کیفر معاف نمی‌ماند. در این شعرها دیگر ناز به تیره و تبار که از مشخصات عمده شعر جاهلی است دیده نمی‌شود و یا بسیار اندک است. لیکن با دگرگونی‌های سال‌سی‌ام هجری به بعد آثار گرایش به فساد جاهلی را در شعرهای شاعران عراق و حجاز می‌توان دید، چرا؟ چون نسلی که اجتماع پارسای عصر پیغمبر را تشکیل می‌داد اندک اندک از میان رفت و جای آنرا نسل دیگری گرفت که نه تنها برکت تعلیمات پیغمبر (ص) نصیب وی نشده بود، بلکه در محیط متشنج و پراشویی پرورش یافته بودند که با اسلام فاصله داشت.

گسترش فتح‌های اسلامی از یکسو، و روی کار آمدن خاندانی که به ظاهر دعوی امارت اسلامی را داشت و در نهان سخت‌ترین دشمنی را با این دین و فقه آن در دل نهفته بود، از سوی دیگر، فراوان شدن مال و مکنت گسروهی و غلظیدن طبقه‌ای خاص از مسلمانان در ناز و نعمت، اجتماعی ستمکار خوشگذران و بی‌اعتنا به ارزش‌های اخلاقی پدید آورد، و در کنار آن گروهی مدح‌گوی حرفه‌ای پرورش یافت که به خاطر گرفتن صلت، در ستودن آنان داد سخن داد، و آنان نیز برای پیشرفت کار خود این دسته را به خدمت گرفتند. مطالعه شعرهای عصر مروانیان و عصر عباسی از دوره ابوجعفر منصور به بعد این حقیقت را آشکار می‌سازد. شعرهایی آلوده به گناه و

انگیزاننده اجتماع به عیاشی و فساد و تبه‌کاری. و در گفته ابن عتیق هیچگونه مبالغه‌ای نیست که:

«در هیچ شعری چون شعر عمر بن ابی ربیعہ نافرمانی خدا دیده نمی‌شود. در چنین دوره‌ی پر از فساد، اخطل، مروان بن ابی حفصه، جریر، فرزدق، مسکین دارمی و بشار بن برد و ابونواس تا آنجا که توانستند شعر خود را در خدمت فساد درآوردند و تنها در سراسر دیوان آنان یک قصیده چندبیتی را می‌بینیم که سخنی است حق و آن میمیه فرزدق در ستایش امام علی بن الحسین علیه السلام است و کار به جایی کشید که مهدی بشار بن برد را از سخن زنان در شعر گفتن بازداشت.

و باز گفته سواربن عبدالله و مالک بن دینار درست است که هیچ چیز چون شعر این کبوتر (بشار) مردم مدینه را به فسق نمی‌کشاند^۳. آنان که با تاریخ ادب عربی سر و کار دارند با نمونه‌هایی از شعرهای دوره‌های مختلف آن چون عصر پیمبر (ص) عصر راشدین، عصر امویان و عصر عباسیان رادر خاطر سپرده‌اند، انعکاس وضع اجتماعی را از این شعرها به خوبی توانند دید.

آنجا که حاکم سراسر وقت خود را به می‌خوارگی و زن‌بساگرگی و شکار و دیگر کارهای زیان‌بخش می‌گذرانند، محتوای شعر این شاعران ستایش آن فسادها و ستایش حاکم تباهاکار است، ولی اگر گاهی حاکمی نسبتاً پای‌بند به اخلاق روی کار می‌آید و یا آنکه می‌خواهد خود را به مردم چنین وانماید، شعر شاعران رنگ دیگری به خود می‌گیرد. پس شعر گناهکار نیست و شعر را نباید به محاکمه کشاند، آنچه باید مورد بررسی و بازخواست قرار گیرد، شاعر است، و شاعران نیز چنان که می‌دانیم خواه در سرزمین‌های عربی و خواه در ایران و یا سرزمین‌های دیگر اسلامی در استخدام اجتماع و گرداندگان اجتماع یعنی

حاکمان و خداوندان قدرت بوده‌اند و سخن چنان می‌گفته‌اند که آنان می‌خواستند و بدانها صلت‌های گران می‌بخشیدند. پس تبه‌کار اصلی و مقصر واقعی همان دسته هستند که اجازت می‌دهند این وسیله ظریف در راه نافرمانی خدا و ویرانی اجتماع به کار رود.

پس از عرض این مقدمه باید ببینیم، اسلام و فقه اسلامی با شعر چگونه روبرو شده است و شعر از نظر دین معدوح است و یا مذموم، ولی پیش از پرداختن بدین موضوع باید درباره شعر فارسی نیز سخنی به میان آورد. نمونه‌هایی که از شعر فارسی در دست داریم از دوره صفاریان به بعد است. این شعرها را به چند دسته می‌توان درآورد، که هر دسته‌ای رنگ اجتماع خاص خود را دارد. نخست شعرهایی که سراسر، ستایش خداوندان قدرت است. و این نیز دو دسته است: دسته‌ای که شاعر کسی را به خاطر صفتی خوب ستوده و در ستوده، رنگی از این صفت بوده، شاعر آن خوبی اندک را بزرگ جلوه می‌دهد و به اصطلاح گاهی را کوهی می‌کند، چنین شعرها باری راهی برای توجیه دارد. و من در دو سه مقاله درباره آن سخن گفته‌ام.^{۱۱} اما دسته دیگر که نام آن را شعر نامردمی نهاده‌ام، آنهاست که شاعر بزدلی را رستم‌دستان، خشکدستی را حاتم طائی، هرزه‌ای را نمونه تمام عیار اخلاق انسانی شناسانده است. این دسته شعرا را کسانی خواهان بوده‌اند که تنها دوست داشته‌اند ستوده شوند، می‌دانسته‌اند آنچه شاعر درباره آنان می‌گوید دروغ است ولی این دروغ را خوش می‌داشته‌اند، حالا باید پرسید در این میان گناه کار کیست. شعر؟ یا شاعر؟ و یا دولت‌مند صاحب قدرت، که به چنین شاعر صلت می‌دهد تا او را بستاید و بلکه به ریش او بخندد یا بهتر بگوئیم هر دو به ریش یکدیگر بخندند.

این شعرها تخم ناپاکی است که در زمین آلوده پاشیده شده و حاصل آن جز تباهی و

شیوع فساد نیست. اما آنجا که شعر فارسی از محیطی پاک و دور از آلودگی به فساد برمی‌خیزد سراسر رنگ انسانیت دارد، انسانیتی در مرحله عالی از کمال، مفهوم‌هایی برخاسته از عمق اعتقاد، آراسته به صفا و پاکیزگی و تحریک‌کننده شنونده به مردمی، آراسته گردیدن به خوی انسانی و مانند این مفهوم‌ها، هر دو دسته شعر در طول صدها سال برای خود بازاری داشته است و در هر بازاری خریدارانی. و باز می‌بینیم آنجا که خداوندان قدرت از روی حقیقت یا به خاطر مصلحت شاعران را رخصت نمی‌دهند تا آنانرا بستایند، شعرها سراسر رنگ مذهب به خود می‌گیرد و ستایش‌ها به برگزیدگان حق، مخصوص می‌گردد که نمونه آنرا در شعر شاعران عصر صفوی می‌توان دید.

و پس از آن در دوره قاجار که قدرت پرستی تجدید می‌گردد شعرهای مدحی به حالت دوران غزنوی و سلجوقی باز می‌گردد با این تفاوت که در ستایش شده‌های آن دوره رنگی از آنچه شاعر آنرا می‌ستود وجود داشت، در حالیکه در خداوندان قدرت این عصر نه تنها چیزی از آن صفت‌ها نیست، بلکه عکس آن موجود است. و باز به هر نسبت که محیط به فساد اخلاق و تباهی آلوده‌تر می‌گردد، مقدار شعرهایی که باز گویند و ستایند این فسادهاست بیشتر می‌شود. اکنون به نظر اسلام درباره شعر و موقعیت شعر در اجتماع اسلام می‌نگریم.

قرآن:

چنانکه دیدیم مخالفان شعر به آیه‌های آخر سوره الشعراء توسل جسته بودند. در صورتی که آن آیه‌ها پس از حکم کلی و آوردن صیغه جمع مُحَلِّی بالف و لام گروهی را از حکم بیرون می‌کنند «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ظَلْمُوا»^{۱۲} پس شعر چنانکه می‌بینیم در قرآن به طور کلی نکوهش نشده است و خاقانی شروانی گوید:

مرا به منزل إلا الذین فرود آور
فرو گذار زمن طمطراق والشعراء
سنت:

در حدیث می‌خوانیم که چون آیه «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» نازل شد، گروهی از شاعران گریبان نزد رسول (ص) رفتند پیغمبر (ص) بر خواند «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و فرمود شما نیستید. و بر خواند «وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» و فرمود شما نیستید. و بر خواند «وَالنَّاصِرُونَ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» و فرمود شما نیستید^{۱۳} و یا می‌دانیم در اردوی رسول خدا گروهی از شاعران بودند و پیغمبر آنان را می‌فرمود تا اردوی مشرکان را نکوهش کنند و می‌گفت چنانست که با شعر خود آنان را تیرباران می‌کنید.^{۱۴} و باز در سنت می‌بینیم چون کعب بن زهیر قصیده خود را با مطلع:

بانت سعاداً فقلبی الیوم مستبول
متیم اثرها لم یسند مکبول
در محضر رسول اکرم (ص) بر خواند، پیمبر بردی بر دوش او افکند و معاویه سالها بعد آنرا به بیست هزار درهم خرید و خلفا در روز عید آن برد را می‌پوشیدند.^{۱۵}
و چون نابغه جمعی شعر خود را خواند که:
ولا خیر فی حسلم اذا لم یکن له
بوادر یحیی صفوه ان یکدرا
ولا خیر فی جهل اذا لم یکن له
حلیم اذا ما آورد الامر اصدرا
فرمود «لا یفضض الله فاک»^{۱۶}

گذشته از این روایت‌ها که جنبه تقریر دارد، چند تن از امامان علیهم السلام خود شعر انشا کرده‌اند. اگر همه شعرها را که در دیوان علوی آمده از آن حضرت ندانیم، باری مسلم است که شعرهایی از آن، سروده امام است. و نیز شعرهایی از امام رضا (ع) و حضرت هادی (ع) و دیگر امامان روایت شده است. در روزگار تیره حکومت اموی و عباسی شاعران



”
زمزمه
محبت
 “

مصاحبه با استاد دکتر محمد جواد شریعت

شدیم.
 دعوت ما را بزرگوارانه پذیرفت و از اصفهان به تهران آمد. آماده بود که هیچ نکته را ناکفته نگذارد. پس اگر نکته‌ای ناکفته مانده باشد، تقصیر و قصور از ماست که در سنت اقامت کوتاهش در تهران، نتوانستیم همه پرسیدنی‌ها را در قالب سؤال بگنجانیم. و نیز از فرصتی که کوتاه بود و گذشت.

آنچه می‌خوانید، حاصل گفتگوی ماست با دکتر شریعت و نیز ادبی احترام به استادی که از کمک به پیشرفت کتابهای درسی و رشد آموزش ادب فارسی دریغ نخواهد کرد.

و با تشکر از دوست دیرینه ایشان استاد دکتر غلامرضا ستوده که در این مصاحبه، ما را یاری کردند.

(«سردبیر»)

در سمینار انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی که به سال ۱۳۵۶ در تهران برگزار شد، سخنان دکتر محمد جواد شریعت، سخن اغلب دبیران ادبیات فارسی بود که نمی‌دانستند انتقاداتشان را در کدام جمع بگویند. آن روز، از حوصله استاد متعجب بودم که چگونه توانسته است تمام کتابهای ادبیات فارسی را سطر به سطر بخواند و نظر بدهد.

اکتون ۹ سال از آن روز گذشته است. و دبیران ادبیات فارسی شریعت و ویژه‌ای دارند که می‌توان مسائل ادبیات فارسی مدارس راه در آن عرضه کرد و از صاحب نظران، یاری طلبید. اگر استاد شریعت بخواند تجزیهاتش را در اختیار دبیران جوان بگذارد، وظیفه ماست که عامل این ارتباط باشیم و ...

اهل بیت سروده‌های خود را که در مظلومیت آل رسول (ص) و یا نكوهش همکاران بر آنان سروده بودند بر امامان می‌خواندند و مورد حرمت و انعام قرار می‌گرفتند. داستان هاشمیات کمیت و تأییه دعبل خزاعی را همه در خاطر دارند.

در عصر ... از غیبت تا امروز بسیاری از بزرگان فقه و علمای شیعه خود شعر می‌گفته‌اند و گاهگاه به سرودن غزل می‌پرداخته‌اند و به شاعران بخشش می‌کرده‌اند که شمه‌ای از آن را در مقدمه مجلد دوم القدير می‌توان دید.

پس می‌بینیم شعر هیچگونه گناهی ندارد، شعر موهبتی است الهی که هیچ سختی مانند آن در طبیعت انسان اثر نمی‌گذارد. این هنر ظریف باید در خدمت اجتماع و در راه ارشاد مردمان به کار رود و اگر شاعری چنین وظیفه‌ای را نادیده گرفت و هنر خود را در راه مخالف به کار برد، شعر را نباید محکوم کرد بلکه شاعر محکوم است و از شاعر گذشته، اجتماعی محکوم است که به چنان شاعر مجال رشد می‌دهد.

- ۱ - عيون الاخبار، دارالکتب ج ۲ ص ۱۸۲
- ۲ - سفینه البحار ج ۱ ص ۷۰۴ - ۷۰۵
- ۳ - الشعراء: ۲۲۴ - ۲۲۶
- ۴ - صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۵ طبع محمدعلی، قاهره
- ۵ - همان کتاب ص ۴۲
- ۶ - آئوری ایوردی
- ۷ - ابن هشام ج ۱ ص ۳۹۲
- ۹ - الاصابه، حرف حا قسم ثالث
- ۱۰ - سالالغانی، طبع دارالتقاف، بیروت ص ۱۱۳ - ۱۱۴
- ۱۱ - اغانی ج ۳ ص ۱۷۶
- ۱۲ - ساندیحه سرائی در ایران، (نامه مینوی) و مقدمه شرح مشکلات دیوان انوری.
- ۱۳ - الشعراء آیه ۲۲۱
- ۱۴ - تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۵۶
- ۱۵ - مسند احمد ج ۳ ص ۲۶۰ - ۲۶۵ و ج ۶ ص ۳۷۶
- ۱۶ - الشعراء لشعراء ص ۶۲ - الاصابه جزء ۶ ص ۳۰۲
- ۱۷ - الشعراء لشعراء ص ۹۶ الاصابه ج ۶ ص ۲۲۰